

وقتی خبر جای سیاست را می‌گیرد (مخالفان جمهوری اسلامی و بحرانِ افق)

مدتهاست از کاربرد آسان و بی‌محابای واژه «اپوزیسیون» برای هر کسی که با جمهوری اسلامی مخالف است احساس ناراحتی می‌کنم؛ نه از سر حساسیت زبانی، بلکه به این دلیل که اپوزیسیون فقط «مخالف» نیست. مخالف می‌تواند تمام هویتش را در یک جمله خلاصه کند: «این حکومت را نمی‌خواهم.» اما اپوزیسیون از همانجا تازه آغاز می‌شود؛ باید بگویم چه می‌خواهد، چگونه می‌خواهد به آن برسد و مهم‌تر از همه، چه افقی برای فردای کشور ارائه می‌دهد. اگر افق وجود نداشته باشد، مخالفت هر اندازه پرصدا و پرهیجان باشد، هنوز سیاست نشده است.

مسئله بخش مهمی از مخالفان جمهوری اسلامی دقیقاً همین‌جاست: خبر جای تحلیل را گرفته و انتظار حادثه جای افق را. صبح با این پرسش آغاز می‌شود که ترامپ چه گفت، ظهر با این ادامه پیدا می‌کند که نتانیاهو چه تهدیدی کرد و شب با این تمام می‌شود که آیا فلان حمله، تحریم، شکاف درون حکومت یا حادثه‌ای تلخ می‌تواند نشانه «پایان قریب‌الوقوع» باشد. هر خبر بد به سرعت به سندی برای فروپاشی تبدیل می‌شود و هر سکوت یا وقفه، به ناامیدی. این دیگر تحلیل سیاسی نیست؛ نوعی زندگی در ضربان خبر است.

خبر می‌گوید چه اتفاقی افتاد؛ تحلیل می‌پرسد چرا، با چه زمینه‌ای، با چه پیامدی و در چه ساختاری. سیاست یک گام جلوتر می‌رود و می‌پرسد: حالا چه باید کرد؟ وقتی این سه سطح با هم اشتباه شوند، جامعه وارد توهم می‌شود. توهم اول این است که چون حادثه‌ای بزرگ رخ داده، پس نظام سیاسی الزاماً در آستانه فروپاشی است. توهم دوم این است که چون قدرت خارجی با حکومت در تضاد است، پس حتماً با منافع مردم نیز همسوست. و توهم سوم، شاید خطرناک‌تر از همه، این است که تصور کنیم وقوع یک بحران به‌خودی‌خود جای فقدان برنامه، سازمان، مشروعیت، اعتماد اجتماعی و توان اداره کشور را پر می‌کند. اما سیاست چنین بخشنده نیست. هیچ بمبی برنامه اقتصادی نمی‌نویسد. هیچ تحریمی قانون اساسی طراحی نمی‌کند. هیچ تهدید خارجی مسئله انتقال قدرت را حل نمی‌کند. هیچ فروپاشی ناگهانی به‌تنهایی نهاد نمی‌سازد. و هیچ خبر بدی، خودبه‌خود، افق سیاسی تولید نمی‌کند.

افق دقیقاً همان چیزی است که سیاست را از واکنش جدا می‌کند. افق یعنی مردم بتوانند نه فقط پایان وضع موجود، بلکه شکل فردای آن را نیز تصور کنند. بدانند اگر تغییری رخ داد، کشور چگونه اداره می‌شود، امنیت چگونه حفظ می‌شود، اقتصاد چگونه از شوک عبور می‌کند، نیروهای مسلح چه جایگاهی خواهند داشت، حقوق مخالف چگونه تضمین می‌شود، رابطه مرکز و پیرامون چگونه تنظیم می‌شود و مهم‌تر از همه، انتقال قدرت چگونه بدون فروپاشی کشور انجام می‌شود.

اگر یک جریان سیاسی نتواند به این پرسش‌ها پاسخ دهد، هنوز افق ندارد؛ فقط آرزو دارد. و سیاست بدون افق، دیر یا زود به اعتیاد به خبر تبدیل می‌شود. چون کسی که افق ندارد، مجبور است از هر واقعه‌ای معنا بسازد. هر حادثه‌ای باید «نقطه عطف» باشد، هر اختلافی درون حاکمیت باید «آغاز پایان» و هر سخن یک مقام خارجی باید «نشانه‌ای تاریخی».

تکرار این زبان، به‌مرور ذهن را از واقعیت جدا می‌کند و نوعی توهم جمعی می‌سازد؛ توهم اینکه تاریخ بدون سازمان، بدون برنامه و بدون کار سیاسی، فقط با مجموعه‌ای از حوادث ناگوار به مقصد دلخواه ما خواهد رسید. اما تاریخ معمولاً چنین مهربان نیست. ممکن است حکومت ضعیف شود و کشور نیز همراه آن ضعیف شود. ممکن است ساختاری فروپاشد و هیچ نظم بهتری جای آن را نگیرد. ممکن است قدرت خارجی به حکومت ضربه بزند، اما هدفش ساختن دموکراسی برای ما نباشد. ممکن است جامعه از وضع موجود خسته باشد و در عین حال به مخالفان آن نیز اعتماد نداشته باشد. اینها همان واقعیت‌های ناخوشایندی هستند که سیاست جدی باید ببیند، حتی اگر با امیدهای ما سازگار نباشند.

اپوزیسیون واقعی باید بتواند دقیقاً در همین نقطه از هیجان فاصله بگیرد. باید قادر باشد به طرفداران خودش هم بگوید: «این خبر مهم است، اما به معنای پیروزی ما نیست.» باید بتواند میان تضعیف حکومت و تضعیف ایران فرق بگذارد؛ میان علاقه قدرت خارجی به تغییر موازنه و علاقه آن به آزادی مردم ایران تمایز بگذارد؛ و مهمتر از همه، افق خود را بر چیزی غیر از تصمیم واشنگتن، تل‌آویو یا هر پایتخت دیگری بنا کند. اگر فردا ترامپ موضعش را عوض کند، آیا تحلیل ما هم باید عوض شود؟ اگر اسرائیل راهبرد دیگری انتخاب کند، آیا امید سیاسی ما فرو می‌ریزد؟ اگر آمریکا به این نتیجه برسد که حفظ نوعی ثبات بیشتر از تغییر حکومت به سود منافعش است، آیا تمام نقشه ما بی‌معنا می‌شود؟ اگر چنین باشد، ما صاحب سیاست نیستیم؛ به سیاست دیگران آویخته‌ایم.

افق سیاسی یعنی دقیقاً برعکس این وضعیت: بتوانی بگویی فارغ از آنکه آمریکا چه می‌کند، اسرائیل چه می‌گوید و روسیه یا اروپا چه می‌خواهند، پروژه ما برای ایران چیست. افق، وعده نیست. افق، تصویر روشن مسیر است. مخالف می‌گوید «این باید برود»؛ اپوزیسیون باید بگوید «بعدش چه می‌آید». مخالف می‌تواند از خشم تغذیه کند؛ اپوزیسیون باید از دانش، سازمان، تجربه و توان ائتلاف‌سازی تغذیه کند. مخالف می‌تواند هر روز منتظر خبر تازه باشد؛ اپوزیسیون باید حتی در روزی که هیچ خبری نیست، همچنان کار سیاسی کند. این تفاوت بنیادین است.

کشور را نمی‌توان با انتظار برای حادثه ساخت. سیاست هنر نشستن کنار رادیو و شبکه‌های اجتماعی نیست؛ هنر ساختن امکان است. و ساختن امکان بدون افق ممکن نیست. جامعه‌ای که فقط خبر مصرف کند، بتدریج خیال می‌کند در سیاست مشارکت دارد، در حالی که فقط به سیاست دیگران واکنش نشان می‌دهد. از صبح تا شب تحلیل می‌شوند، اما در واقع اغلب با بازگویی خبر، تفسیر هیجانی و پیش‌بینی‌های بی‌پشتوانه روبه‌روست. نتیجه این می‌شود که سالها می‌گذرد، خبرها عوض می‌شوند، امیدها بالا و پایین می‌روند، اما یک سؤال همچنان بی‌پاسخ می‌ماند: فردای ایران چگونه باید باشد؟

تا زمانی که پاسخی روشن، قابل‌فهم و قابل‌اجرا برای این پرسش وجود نداشته باشد، سخن‌گفتن از اپوزیسیون بیشتر از آنکه توصیف یک واقعیت باشد، آرزوی وجود چیزی است که هنوز کامل شکل نگرفته است.

شاید بهتر باشد صادقانه‌تر بگوییم: ما مخالفان جمهوری اسلامی داریم، اما اپوزیسیون زمانی متولد می‌شود که از خبر عبور کند، از انتظار عبور کند، از توهم عبور کند و بتواند افق ارائه دهد. افقی که مردم در آن فقط پایان یک حکومت را نبینند، بلکه آغاز یک نظم بهتر را هم تصور کنند.

مخالفت یعنی دانستن اینکه چه نمی‌خواهیم؛ سیاست از لحظه‌ای آغاز می‌شود که بدانیم چه می‌خواهیم و بتوانیم راه رسیدن به آن را نشان دهیم..

مهدی روسفید - برلن

26.09.2026